

گرفته و تا مرزهای بی‌نهایت و رازهای مگو می‌برد. زاویه دید در شش داستان نخستین، اول شخص و تنها در داستان هفتم، دانای کل و سوم شخص است.

با وجود این که قصه‌ها فلسفی هستند به ندرت می‌توان رابطه علی و معلولی در آنها مشاهده کرد و گاه نیز دریافت منظور نویسنده دشوار بوده و با اندکی تأخیر حاصل می‌شود، اکثر قصه‌ها با نگاهی برزخی به زندگی، اعمال و اطوار آدمی را بررسی می‌کنند و هر عمل را بازتاب رفتاری می‌دانند که فاعل آن متعمد یا غافل در چنبره موهوم اثراتش گرفتار می‌شود گرفتاری و استیصالی که رهایی از آن به سادگی میسر نیست. در دو داستان «گرچه» و «هنرمند» قضاوت‌ها کمی سیاسی می‌شود و سایر قصه‌ها حول محور دین، آخرت، اعمال و کشته‌های آدمی و زمان محدود دنیوی می‌چرخد.

قصه «گرچه» روند شیوع یک شایعه و عکس‌العمل افراد مختلف را به تصویر کشیده و با طعن و کنایه خطاهای آدمیان در مواجهه با برخی اخبار را به تمسخر می‌گیرد.

قصه «هنرجو» تصویر آخرت به ظاهر هنرمندی است که به پیشگاه پیامبر خاتم(ص) جسارت نموده، قلم و رقمی زده و تصویری زشت از خود بر پیشانی هستی نشانده است. نویسنده زشتکاری او را به زشتی آخرتش پیوند می‌زند. کوتاهی و ضرب‌آهنگ قصه به گونه‌ای است که خواننده آسوده نتیجه می‌گیرد.

گاه تلخی تصویرها و تصورها احساسی کاتارسیس که از تماشای تراژدی به بیننده دست می‌دهد را ایجاد می‌کند و حس ترس توأم با شفقت می‌آفریند. خواننده خوشحال است که در شهر تپله‌ها زندگی نمی‌کند، سوار اتوبوس عروسک‌ها نمی‌شود و پشت چراغ‌های چشمک‌زن با موجودی زشت و کریه مواجهه ندارد و هرگز نمی‌خواهد به نمایشگاه نقاشی‌ای که عقل و خرد و ایمان او را زایل می‌کند پا نهد و در همین حال احساس نوعی ابتلاء به تمام این امور وجودش را فرامی‌گیرد.

نقاشی‌های پایانی هر داستان رازناکی واژه‌ها را با خطوط و زبانی دیگر بیانگرند.

«یه مشت قصه»، از نظر نویسنده یک مشت قصه است که هر کس مشت خود را بگشاید آنها را در کف دست خود خواهد دید.

### پی‌نوشت:

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

## مشتی پر از قصه

نگاهی به «یه مشت قصه»،  
نوشته زینب بر خورداری

مهناز پامناری\*



یه مشت قصه

(داستان‌های فکری کوتاه)

زینب بر خورداری

انتشارات کلیدر، چاپ اول،

۱۳۸۶

ای برادر قصه چون بیمانه است  
معنی اندر وی به‌سان دانه است  
دانه معنی بگیرد مرد عقل  
ننگرد بیمانه را گر گشت نقل

سخن از «یک مشت قصه» است. مجموعه‌ای شامل هفت داستان کوتاه به قلم خانم زینب بر خورداری، دانشجوی دکترای فلسفه و کلام دانشگاه تهران؛ که گویی آن را از تار و پود جان به روح خواننده پیوند می‌زند.

طرح روی جلد کتاب که اثر خود نویسنده است، بیننده را به دنیای رنگ‌ها می‌برد و در دایره حباب‌های براق و دوار و سرخس در انتظار چشیدن طعم خوش ناشناخته‌ها رها می‌کند.

سپس هفت قصه است با درونمایه‌های مختلفی که نگاهی متفاوت و رمزآلود به ساده‌ترین پدیده‌ها دارد. زبان غالب داستان‌ها محاوره است و با بیانی طنزآلود خواننده را غافلگیر می‌کند.

جملات، ساده و صمیمی با خواننده ارتباط برقرار کرده، دست او را